



من ما بودم

با

دو

فاعل

اضافی

سریا داودی حموله

نشر نوید شیراز- ۱۳۹۲

فهرست:

- ۷-ر کوئیم.....
- ۸-ر فورم.....
- ۹-پدر.....
- ۱۰-پرومته.....
- ۱۱-اشراق.....
- ۱۲-کف بین.....
- ۱۳-اختلاف.....
- ۱۴-بوطبقا.....
- ۱۵-کات.....
- ۱۶-آغازِ پایان.....
- ۱۷-من متکثر.....
- ۱۸-آونگ.....

- ۱۹- قلم رو.....
- ۲۰- آفرودیت.....
- ۲۱- تقارن.....
- ۲۲- نعل وارونه.....
- ۲۳- از جلو نظام.....
- ۲۴- هزاره ی سوم.....
- ۲۵- گسل.....
- ۲۶- ا.....
- ۲۷- ا.....
- ۲۸- ا.....
- ۲۹- ا.....
- ۳۰- سنتز.....
- ۳۱- فاوست.....
- ۳۲- مزامیر.....
- ۳۳- آنتی تز.....
- ۳۴- پارادوکسیکال.....
- ۳۵- فوبیا.....
- ۳۶- رب النوع.....
- ۳۷- سونات.....
- ۳۸- پیشوند.....
- ۳۹- اکسایش.....
- ۴۰- آواز سنگ.....
- ۴۱- ایزوتوپ.....
- ۴۲- ضلع سوم.....

- ۴۳- پر پر.....
- ۴۴- تعویذ.....
- ۴۵- سودا.....
- ۴۶- روایت سوم.....
- ۴۷- هااای.....
- ۴۸- نی نواز.....
- ۴۹- احتمالات.....
- ۵۰- پرده ی آخر.....
- ۵۱- کیش و مات.....
- ۵۲- لام های معلوم.....
- ۵۳- حس ششم.....
- ۵۴- راپرت.....
- ۵۵- بعد پنجم.....
- ۵۶- بین دو آه.....
- ۵۷- مدیوم.....
- ۵۸- برهان.....
- ۵۹- ۶۳- ۱۳.....
- ۶۰- دور باطل.....
- ۶۱- معادله.....
- ۶۲- منشآت.....
- ۶۳- فاعلیت.....
- ۶۴- گور به گور.....
- ۶۵- ملودرام.....
- ۶۶- خیلی محرمانه.....

-گور زاد.....۶۷

-زمان لرزه.....۶۸

-هفت بند.....۶۹

-اورفه در کلوزآپ.....۷۰

-تراژیک.....۷۲

-نمای هفتم.....۷۴

من ما بودم

با

دو

فاعل

اضافی

آینه من می شود
من زن زیبایی
که در هیچ آینه ای دیده نمی شود!

من اگر تو بودم
میان دو حرف میم می نشستم
و تا قیامت خود را
به خواب ماه می زدم!

کفش ام به پای بادها بخورد
به پیامبری
مبعوث می شوم

شاید نیمه ی کسی باشم
که با یک کاما
جلو نیل را گرفت!

پدر

تا از کلمات اعتراف بگیرد

پشت هر فعلی

پنهان می شود

به در برنخورد

همه چیز

به هیچ کس مربوط است!

پرومته

از خواب زمین گریخته ای

یا آینه ها

عکس هم نگاه می کنند؟

چه فرق می کند
ضمیر کدام فعل باشی
پشت هر موصوفی
نعش کشی پنهان است!

اشراق

وقتی ماه از ما جدا می شود
روپاها
چه رنگی ست؟

آنچه از تو می بینم سایه ای ست
روی زردی های اجق و جق
با ویروسی جا مانده از افلاطون
و فعل هایی
که به مرکز زمین چسبیده اند!

کف بین

زن از بستر کدام رود برخاست
که ماه

میان درختان زیتون مرد؟
 عشق بوی ماهیان مرده می دهد
 نه تو
 همان تو هستی
 نه ماه همان چراغی
 که گم شده است!

اختلاف

خود را به روی هرچه تویی قفل کرده ام

بعد از میم آخر تنها
 زرد پروانه ای شدم
 بر گوش باد
 تا سه چهارم فردی باشم

که همیشه مفعول است

نیمه ی خالی ام

حجرالاسودی ست

در نیمه ی دیگر

مرا تحویل خودم بدهید

دارم می ترسم

از زنانی که در آینه تفتیش می شوند!

بوطیقا

من ما بودم

با

دو

فاعل

اضافی

با پای پیوند نیچه

سپیدی هر شیء را

پنهان می کنم

شاید زنانی که از من عبور کردند

نشانی بادهای بی بیرق را

برده باشند!

کات

تو از عشق حرف می زنی

من از آفتابگردان ها

از بازی گرگم به هوا حرفی بر می دارم
 تو را می ترسانم
 معادل زردی های خواب و خشت
 سهمت را از آسمان بردار
 تهمینه هم رستم را فراموش می کند!

آغازِ پایان

هر برگی درد دارد
 درد
 وارونه ی زنی ست

که از سنگ و صخره
استعاره گرفت
امادر هیچ آئینه ای خوشبخت نشد!

من متکثر

شبانه های مرا رنگ می زنی
و نمی دانی

زردی های من از تو بود
 و بنفشه های دست آموز
 من بودم
 در تاریکی ماه پنهان می شدم
 تا تو بمانی^۱
 شعری
 که زخم سایه ها را با خود می برد!

آونگ

لطفا شاعر نشوید

ما به همین دو حرف خورشید زنده ایم
خسته تر از زمین
مردگان را فراموش می کنیم
تا از بادهای سبقت بگیریم
آنقدر کابوس ها را تکرار کرده ایم
که در هیچ آینه ای
به خود شباهت نداریم!

قلم رو

یک صندلی

با سر درد های مزمن
و میزی که اضافه شده
به دو مفعول
کاش یکی از ما شعر بود
تا آن یکی
کنار تو می ماند!

آفرودیت

منهای کولیانی
که دوسوم زمین را رقصیده اند

بادها را به آسیاب برد
تا زیبایی اش را
در ماسکی هزار چهره پنهان کند
اما همه ی رنگ ها را باد می برد
تا من
با یکی از ما ترکیب شود!

تقارن

اسب های تاریک

به رویاهای که می پیچند
 وقتی کلمات یاغی می شوند؟

نه بال زخمی باد
 نه ابرهای عبوس
 زبان رودخانه ایست
 نهنگ را
 موجی می کند!

نعل وارونه

سرم را بر شانه ی بادها گذاشتم
مستی بنفشه
به خوابم نیامد
سوار قطاری شده ام
که معلوم نیست
به کجا می رود
یعنی
ترس در برابر ترس!

از جلو نظام

بیرق سفیدی

بادها را سمباده می کشد
تا ماه نفهمد
در خواب کلاغ ها ترک می خورد

هیچ ابری
پشت نفس هاش آواز نخواند
حرفی به پایش ببند
و خود را جاودانه کن!

هزاره سوم

من بعد از هر وعده دموکراسی
مسواک می زنم
زنان صلح را جادو می کنم

تا میان آیینه‌ها و لبخندها بیدار بمانند
اگر کلمات کشف بیدار شوند
انجیل تازه تری خواهیم آورد

مفرد

مهم تر از

جمع

است!

گسل

نام ات را
 کنار یاد بنفشه ها جا گذاشتم
 رنگ آب ها و آینه ها
 تغییر کرد
 میان من و ماه چه بگذارم؟
 این حروف سیمانی
 از سکوت
 حرف بیشتری می دانند!

۱

دیگر نمی توانم
 در پیراهن تو سکوت کنم
 نامم را به زنی خواهم سپرد
 تا تب به جان علف ها بسوزاند
 به اندازه ی شعری کوتاه

دوستم بدار
عشق هنوز مجوز نشر نگرفته است!

۱۱

هرچه می‌گردم

بیشتر گم ات می کنم
مرا به آینه ای نشان بده
من زیبا ترین دختر قبیله بودم
حرفی به آفتاب بخشیدم
تا وقتی کودکان از خواب بیدار می شوند
همه ی نام های تو را
بخش کنند!

۱۱۱

پیراهن تو را که می پوشم
 عشق تاب بر می دارد
 و ماه به وقت آمدنم عطسه می کند
 برای دوباره دیدن تو
 باید آفتاب گردانی بکارم
 آسمانی که نام تو را دارد
 آینه را به سمت من چرخانده است!

۱۱۱

بعد از این
 نه به ماه نگاه کن
 نه مرا صدا بزن
 با تقویمی پر از کرشمه برگرد
 تا ادامه ی رویاها را تکه دوزی کنم
 و بگردم
 دنبال آیینه ای که جوانی ام را شکست!

فارنهایت ۴۵۱

پیش از آن که کلاغ ها
 زرد نارنجی شوند

ماه

زیر سر من به خواب رفت
اگر شده تاریخ را جای دیگر بسوزانید
شعرهای ما
جواب هیچ عاشقانه ای نخواهد بود!

فاوست

از من تا من
از تو تا من
یک رنگ باقی مانده در تقویم
و شعری که کلاغ ام می کند
به جای آن شاهزاده ی پوشالی
سه نقطه بگذار
می خواهیم روی دست های جهان بلند شوم!

مزامیر

تو به راه من
 من به راه عشق
 برای آنها که مانده اند
 می ترسم از خودم
 از زنانی که به نادانی از من عبور کردند
 و نفهمیدند
 تو او شده ای
 میم آخر دیوانه ای
 که به شکل تو در می آید!

آنتی تز

زن پیاده رویی خسته ست

نمی داند
 روزی عشق تمام می شود
 و ماه سایه های زمین را می بلعد
 آسمان را به فعل های اندوه صرف می کند

دلواپس پنج شنبه های سه در چهار
 و تقویمی با روزهای بیشتر
 چه می داند
 از باد که بگذرد
 مات می شود!

پارادوکسیکال

از من
 آن چه توام باقی می ماند
 از تو
 آنچه منم

و آفتاب گردانی که زیبایی ات را
 میان گلبرگها ندیده ست
 می دانم دوباره می آیی
 ماه را روشن می کنی
 باران و سکوت را هاشور می زنی
 و نمی دانی
 آسمان به تکرار نام کوچک تو
 در کرشمه افتاده است!

فوبیا

در کدام افسانه خوابیده ای؟
 از میم آخر هزار و یک

همه ی شنبه ها تعطیل است
 شهریور از جمعه گذشت
 عشق مالیخولیا گرفت
 و زنان مفرغی ماه را نفرین کردند
 من ماندم و انگشتر ماه
 در این محضر
 آسمان زیر پای کدام ستاره خوابیده است؟

رب النوع

نام ات را از هر که می پرسم
 سر در گوش بادها می گذارد
 تو رفتی
 من ماندم
 مانند چراغی که از درون آتش گرفته

از راست که سمت کسی نیست برگرد
 پلاک خانه ی ما
 بنفش کم رنگ است
 که از هر طرف بیایی
 خوانده می شود!

سونات

با چراغ می گذرم
 تا هیچ حرفی نتواند
 از میان ما بگذرد

من به باد آب آتش و خاک مشکوکم
 نه شعر آرامم می کند
 نه سایه ی آفتاب گردان ها
 سورتمه ای بسته ام
 به عقربه های ماه
 می خواهم بی مقدمه از تو بگذرم
 تنها تو می توانی
 این گونه عشق را طناب پیچ کنی!

پیش وند

از شکل دست ها تو فهمیدم

کلمات را
 در گلدان ماه جا گذاشتی
 برای من و این بنفشه ها
 فکری بکن
 اتاق پر از حروف نام پرنده ای ست
 که از جوانی من دور می شود!

اکسایش

زنی که نام کوچک عشق بود

انتهای باد را دوید
 سرخی سیب که پرید
 صدایش در گوش بادهای ماند
 یک انگشت مانده به کلاغ پر
 افتاد میان دو سیب سرخ
 حالا دوپای شکسته دارد
 و قاف هرگز نمی تواند
 شکوفه های تازه را باور کند!

آواز سنگ

حرفی مخفی کرده ام
 گوشه ای از آسمان

می خواهیم
 ابری بیارد
 حروف نام تو را تکثیر کند
 فرقی نمی کند
 جهان چهار ضلعی باشد
 یا قائم الزاویه
 خدا کند
 دلی بدهکار گوری نباشد!

ایزوتوپ

نه عشق نگاتیو دارد
 نه شعر کروکی

خود را میان کلمات نسوزان
 افعالی که در پی باد زخمی شدند
 می دانند
 بعد از تقطیع نام تو
 آسمانِ این متن می میرد
 باید به خواب کوه بگریزم
 آن قدر دور شوم
 تا عشق میان گندم زار زرد شود!

ضلع سوم

کابوس های ما
 کی به رودخانه رسید

که پریان خواب های آشفته می بینند؟
اگر به تن بادها
پیراهن خواب بپوشانی
پریخوانی
به پندار ما نمی آید!

پَری

من و تو

یک ستاره داشتیم
چراغ
بر گردن بادها آویختیم
رها شدیم میان کلاغ ها
حالا هیچ شباهتی به گیسوان هم نداریم

چه گیاهی
از حروف نام ما خواهد رست؟

تعویذ

کدام تهمینه
 آفتاب گردان ها را بوئید
 که از سایه ی خود می گریزی؟
 من اگر تو بودم
 سایه ام را بر آیینه
 پهن می کردم
 تا تنها حروف نام تو خوانده شود!

سودا

از زنان بی شماری
 که در من زندگی می کنند
 چشم دختران حوا گرد است
 به آه گندم
 پیر می شوند
 سهمی از الفبای عشق نمی برند

باید عصب های شعر را
 از گیسوانت جدا کنم
 پرنده
 از هر طرف بپرد
 روشنایی های تاریکی دارد!

روز های ما هیچ ربطی به هم ندارد
 کوکب خانم
 سالی یک بار به ما سر می زند
 همه ی تخم مرغ ها را می برد
 برای عروسی دختر کدخدا
 گاو مش حسن ماه را به گریه انداخت
 چوپان دروغگو
 به همه خانه ها سنگ می زند
 آخرین تصمیم کبری
 شلیک به آفتاب گردان ها ست
 حسنگ کجایی؟!

هاای

عشق به خواب کوه گریخت

یا در بی شکلی ماه پنهان شد؟

از آینه های جهان که بگذری

زنی دورتر تو

چراغی روشن کرده است

میان این همه پلک بسته

چه بهانه نمی شود

به آسمان بی پرنده!

نی نواز

مردان

با ترس های پر از هوا به دنیا می آیند
 زنان
 خواب خود را می بینند
 زمین را نفرین می کنند

بایزید کجای خواب تو بیدار شد
 زبان سرخ ات
 به درد هیچ مکاشفه ای نمی خورد!

احتمالات

تا بازگردم
 به بنفش های سپید

در سکانسی سایه دار خوابیدم
 اولین شمع را چه کسی روشن می کند
 من یا زنی با چشمان من؟

حرفی به دیوانگی ماه نماند
 که ستاره ها در مسیر دیگری قرار گرفتند
 باید برگردم
 کلاه ام را از دیروز بردارم!

پرده ی آخر

ای خدایی که خواب هایم را
 پشت و رو پوشیده ای

شعرهایم در آشپزخانه چند لایه چربی گرفته اند
 باید فلسفه را آب بکشم
 دنبال کفش های بی صاحب بگردم
 مقابل آینه بنشینم
 و ماه را از تنهایی در بیاورم
 اما در این {آکولاد} هیچ رابطه ای عاشقانه نیست

ای خدایی که خواب هایم را
 پشت و رو پوشیده ای
 عشق را با صابونی بشور
 که انار آغشته به رویاها کدر نشود!

دنيا خواب عميقى ست
 اشياء زمين را فرارى مى دهند
 ديوارها از هم مى گريزند
 ما بي هيچ اثر انگشتى
 به پابوس بادها مى رويم

عشق هيچ شباهتى به كفش هاى ما ندارد
 تا كلاغ ها
 بر پايان دنيا نقطه مى گذارند
 ما بادهاي جهان را
 با دشنه اى به خاك مى سپاريم!

لام های معلوم

تصویر ماه را چنان بزرگ کن
 کز شکل کلاغ ها جدا شویم
 درنا ها مرده اند
 ما به انتحار نام ها و نشانه ها نشستیم
 اگر چراغی هم نباشد
 باید به سایه درختی عادت کنیم
 و ادامه ی رویاها را در گندمزار ببینیم
 تا سیبی از جوانی مان مانده
 آفتاب گردان ها را از تقویم جدا کنیم
 برای ماه دست تکان دهیم
 دنیا روی همین ویروسی است
 که بی خوابی های ما را به جهان فکس می زند!

حس ششم

پیچ پیچ ماهی ها ادامه دارد
 آیا حروف نام تو را در این رودخانه شسته اند؟
 دروغ ها را به خانه ی همسایه بفرست
 به هیچ مفعولی اضافه مشو
 باد شکل عشق را می برد
 بهار آهسته پیر می شود
 کسی آفتاب گردان ها را سرزنش نمی کند!

راپرت

دست می برم در جیب های زمین
 تنها حلاجی مانده از انالحق
 و سایه ای از غول راه
 اگر سلام ام از روی آنتن نپریده باشد
 و همه ی زن ها
 در یک جای تقویم به ایستند
 تو من می شوی
 و عشق بین سبابه و شصت
 هفت و هشت می شود!

بُعد پنجم

ترس را به روسری ها می دوزیم
 نمی دانیم
 ماااا حرفی جدا شده از ماه بوده ایم
 اگر رنگ عشق را
 به ماااا گفته بودند
 این چنین به گریستن عادت نمی کردیم
 چه فرق می کند
 در رنگ کلاغ ها شسته شویم
 یا در خواب بادها بشکنیم
 زندگی یک لیوان خالی ست!

بین دو آه

از الف گیسوان تو
تا شطح حروف اثیری
هیچ تقویمی دیوانگی ام را ننوشت
یکی از خواب های تو گریخت
یکی از سردردهای زمین
شاهدی برای دوباره ی رویاها ندارم!

مدیوم

بعد از تو
 کلاغ ها چشمان ما را بستند
 ماه بر خواب های ما سرک کشید
 رنگِ مس لول بنفشه ها بر آسمان افتاد
 باد رویاهای ما را جوید
 و قورباغه ها
 به سیاهی دنیا فریفته شدند
 حرفی نماند
 جز سپیدی های ناممکن
 تا تو برگردی
 افعال مهمی از ماگم خواهد شد!

۱۳-۶۳

من رنگ می گیرم
از بنفشه های محال
و هر روز زیباتر از آئینه می شوم
تو به اگرهای کبک
زیر این همه برف فکر می کنی!

دور باطل

زن از خواب آینه بر می خیزد
 پاهایش را
 به دست های کوچک رود پیوند می زند
 ترکیب خنده ها را به هم می ریزد

بی آن که بدانی
 پلاک ماه چند است
 دشنه ای از سپیدی می گذرد
 زن از صحنه حذف می شود
 خواب های گل جا می ماند!

معادله

قرار است
از عشق پرده برداری کنند
بیا نام هایمان را
با هم عوض کنیم

از آن روز
که نام ما را بر اسفند دود کردند
گم شده ایم
مانند قبر کهنه ای
که میان بوته های تمشک مانده باشد!

منشآت

من و بادها که ممنوع نبودیم
 گره از آب ها گشودیم
 تا در عشق هم شسته شویم
 کلاغ ها رویاهای ما را به بستر بردند
 نام خود را که در آیینه دیدیم
 خطوط بنفشه را
 به چشمان هم دوختیم
 و تازه های ترس را در گلدان کاشتیم!

سریا

عشق یک تمبر باطله
 و همه ی دختران زیبا بی گوشواره اند
 از میان خوابهای گندم که می گذری
 ساقه های ماه را روشن کن
 می ترسم دوباره بیائی
 کنایه ها را پهن کنی
 بهار را به سایه ی گیاهان نبینی
 آیا دوباره عقربه ها را
 به دهان تاریک ماه خواهی دوخت؟

گور به گور

تنها درختان تحمل آسمان را دارند
و کوه ها
کز برادر به ما نزدیکترند
نه به ماه می مانیم
نه به علف های بی امضاء
کودکان به ستاره ی ما سنگ می زنند
نمی دانند هرچه می دویم
به عشق نمی رسیم!

فاعلیت

تنها تو می توانی به قرائت بادها مشغول شوی
 یا رویاها را به ماه ببخشی
 فرق می کند
 کدام یک از ما عشق را لگد کند
 از ما عطسه ای به جا می ماند
 یا لبخندی
 در یک عکس فوری

باید نارنجکی به عشق ببندم
 آن قدر از ماه دور شوم
 تا ترکیب رودها را به هم بزنم
 زنانی که در این دایره افتادند
 چه می دانند
 نام تمام دختران سال کبیسه سر یا بود!

خیلی محرمانه

یکی بود تو

یکی نبود من

از تو آفتاب شهریور ماند

از من دست هایی که خود را گم کرده اند

دهان دنیا را

با کوک های درشت خواهیم دوخت

شاید زنی که نمی شناسم

خواب هایم را به کارون بگوید!

گور زاد

پشت سر هر مرده ای
در را محکم ببند
من گوری خالی ام
برای تو چراغی روشن نمی کنم

حرف اول محبوبه های شب را
پیوند می زنم
به تبخال مفعولی
تا زمین را از تنهایی در آورم!

زمان لرزه

زمین

از

اسب

پیاده

شد

با فعل هایی که جا گذاشت

عشق از تقویم رفت

همه چیز همان بود

که نبود!

هفت بند

شنبه

کلاغ را به جای ما اشتباه می گیرند

یکشنبه

تمام تبصره ها تغییر می کند

به دوشنبه که می رسم

خواب های زمین ترک بر می دارد

سه شنبه در چروک های آئینه پنهان می شوم

چهارشنبه شبیه تو می شوم

و عشق را زیر پاشنه ی کفش ام پنهان می کنم

پنج شنبه های آجری رنگ

بی ارتباط به گریختن آدم از بهشت نیست

سین جمعه را حذف می کنم

حرف هفتم ماه می ماند

و عکسی که به من خیره شده است!

تراژیک

(برای مادرم که مثل هیچ کس نبود)

سیب زنی بود

در خواب های شرجی شاعر

آن حروف مجهول را

تا سه رودخانه نوشت

مگر حرفی از پیراهنت را به یاد کارون بیاورد

عشق از تو

خندیدن از من

به اولین رود که رسیدی

دو سر سپیدی های زرد را بگیر
 و جوانی ات را ببخش به آینه
 می خواهم
 سپید داری باشم
 نه رودخانه ای که رنگ رویاها را با خود می برد

زنی که آفتاب را بلعید
 خواب های بی رنگ تو را
 در دستمالی سپید پیچاند
 یعنی مرگ که بیاید
 تنها یک حرف به یاد ما می ماند
 دعا کن
 دعاکن تبر خورشید وارونه نگرده
 می خواهم تو باشم
 در ناتمامی آب و آتش رها شوم
 ابری ببارد و عشق را از یادم ببرد

سیب زنی بود

در خواب های شرجی شاعر
 از تقویم جا ماند
 پرواز را به بادها باخت
 به مرکز زمین چسبید
 کلاغی در چشم هایش پوست انداخت
 حالاچه فرق می کند
 سر یا باشم
 یا زنی زیباتر از آفتابگردان ها
 یکی از ما از عشق می میرد
 یکی از ما برای همیشه می میرد

سیب تنها سیب نیست
 زنی که از یاد آسمان رفت
 سیب بود!

اُورِفِه در کلوز آپ^۱

الف لام میم
 عشق تازه مرده ست
 ماه آسمان را ترک می کند
 جاده پر از دشنه می شود

من میان حرف اضافه ی آ

^۱ اُورِفِه ایزد شعر و موسیقی، همسرش را از دست می دهد. به آن دنیا می رود و خدای مرگ را شکست می دهد و او را باز می گرداند!

از آفتاب به سایه آمدم
 به نام دیگر آفتاب گردان ها فکر کردم
 افسانه ها ترک برداشتند
 زمین سقوط کرد
 و شکل هشتم عشق را بلعید

آن چنان مُردم
 که کاف خورشید باطل شد
 مانند رودی که طغیانش را
 در سرچشمه جا گذاشته باشد
 دویدم دویدم دویدم
 کز مرکز زمین دور شدم
 دیدم کودکانی که در کودکی من مرده بودند
 کفش های قرمز پوشانده اند
 مادر بزرگ
 عشق را در دستمالی خیس گره می زند
 و صدای گریه از تقویم بلند است
 دیدم موریانه ها سایه های مرا می خورند
 و جای من در گور تو خالیست

سکانس آخر عشق
سه حرف بعد از قارقار کلاغ ها
خدایان تکثیر شدند
و آورِفه را تنها گذاشتند
شعر بی سایه ماند
و شاعر بی خنجر

ماه را خاموش کنید
دیگر نمی خواهیم
خواب عشق ببینم!

نمای هفتم^۲

یک زن
 یک مرد
 یک چراغی
 که از این جهان بی شکل جدا شوند

ماه زن زیبایی بود
 به تاریکی عادت نمی کرد
 و کلاغ به تنهایی مرد نوک می زد

زن به سمت خود سنگ پرتاب می کند
 و نمی داند
 با هیچ سایه ای جفت نمی شود
 به جَمبل جاده را می بافد

^۲ برداشتی از فیلم جاده ساخته ی فدریکو فلینی محصول ۱۹۵۴ ایتالیا؛ در این فیلم زامپانو دوره گرد (آنتونی کوئین) جلسومینا (جولیتا ماسینا) را در ازای ده هزار لیر از خانواده اش می خرد و با رفتارهای خشن او را می آزارد!

به جیم جمبلا آن را می شکافد
 کلمات را رنده می کند
 معادله های ریاضی را می جود
 و اخم روسری اش را
 به حساب دیوانگی مردی می گذارد
 که سایه های ماه را به هم گره می زند

آن مرد وقار سوسک های حمام را داشت
 یک خنده
 مانده به پلان پایانی
 کابوس های جویده را تف کرد
 روی شهر

در این جاده
 هر کدام از ما
 یک زامپانو هستیم
 مبادا عشق خسته شود بگریزد!

آثار منتشره شده ی شاعر:

- اوفلیا تو نیستی با گیسوانم حرف می زنم (نشر نیم نگاه)
- آسمان حرفی از گیسوان لی لی بود (نشر پازی تیگر)
- نان و نمک میان گیسوان ته‌مینه (نشر افراز)
- از عصای شکسته نیچه تا عصر مچاله ی لورکا (نشر سخن گستر)
- سرنادهای میترائیک (نشر چشمه) در دست نشر)

